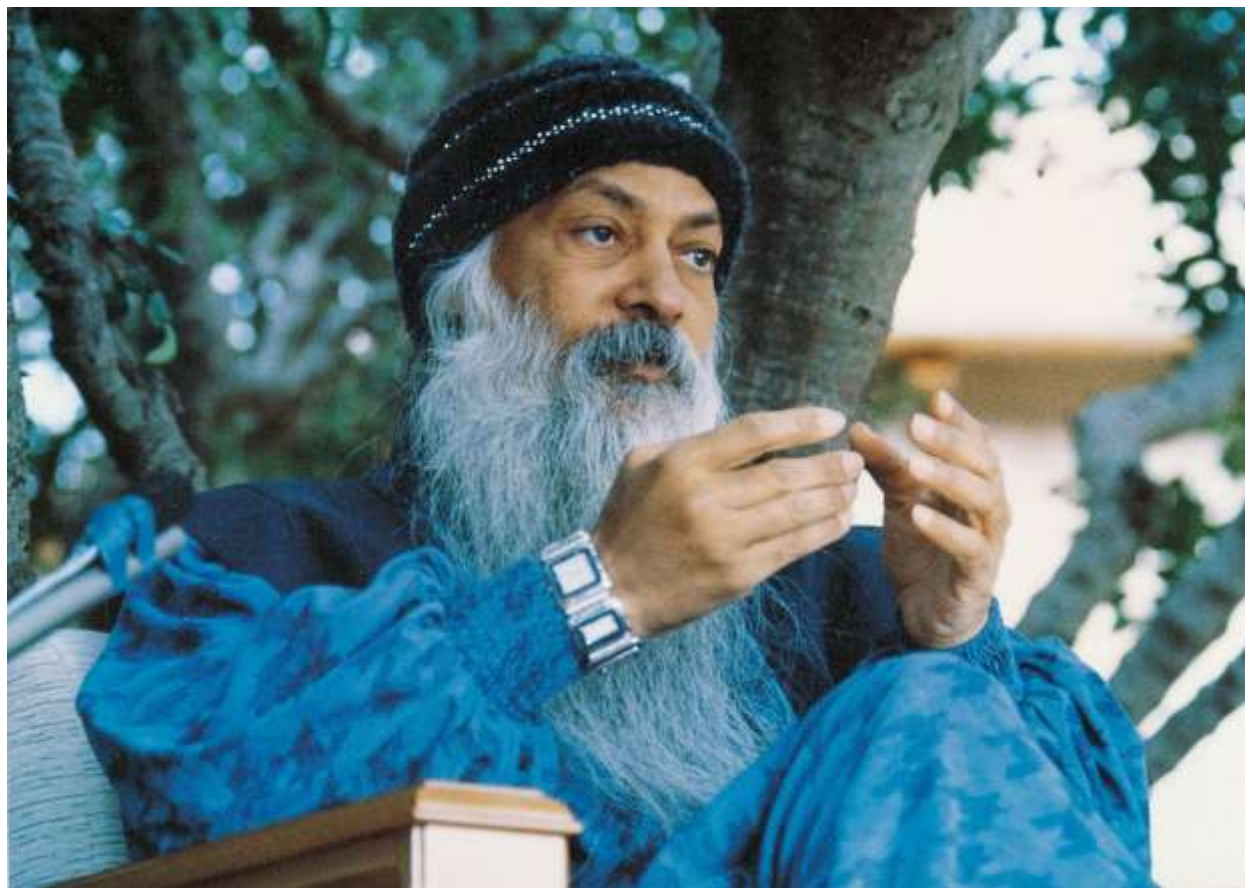


## اشو شري راجنیش OSO SHREE RAJNEESH

دریافت رایگان کتاب های فارسی اشو از بزرگترین گروه اشو : <http://groups.yahoo.com/group/oshodreamstar>

[www.oshods.com](http://www.oshods.com)



DS | ترجمه های جدید از اشو

( تقدیم به عاشقین اشو )

### سوال مهم از اشو

سوال: اشو عزیزم، بسیاری از روشن ضمیران معاصر (زمان شما) مانند رامان ماهاراشی، مهربابا، گرجیف، کریشنا مورتی و.. روی مردم کار میکنند اما مردم به جای اینکه جذب آنها شوند بیشتر از آنها زده میشوند اما توسط شما نه؟! اشو محبوب لطفا بگویند چرا شیوه کار شما بقیه آنها متفاوت است و مردم بیشتر جذب شما میشوند!؟

این سوال بسیار اساسی و مهم است.

اتفاقات زیادی در ذهن مردم اتفاق میافتد. و آنها به یک بصیرت عمیق جهت کار کردن با یک استاد متفاوت نیاز دارند ما هر یک از استاد هایی که شما نام بردید را جداگانه و بطور خلاصه تفسیر میکنیم!

رامان ماهاراشی یک عارف بلند مرتبه است اما یک استاد ضعیف. و شما باید این را بفهمید که عارف یک چیز است و مرشد چیز دیگر و این کلی تفاوت دارد.

از هزاران عارف ممکن است یک از آنها مرشد و استاد باشد

نهد و نود و نه تای آنها تصمیم به سکوت میگیرند. بینش هریک متفاوت است. تقریباً برای آنها غیر ممکن است که آنچه برایشان رخ داده را برای دیگران توضیح دهند و درک این موضوع کمی مشکل است که از تجربه غیر قابل بیان سخنرانی کنی! دیگران ممکن سو تعبیر کنند.

طبیعی شخصی که به اوج غایی وجودش میرسد (روشن ضمیر) نمیتواند به طور صحیح آنرا از طریق کلمات به هرکسی بیان کند. رنج و تحمل صدها زندگی از زندگی با مردم بدخبت را تحمل کرده است، زندگی با انواع و اقسام مشکلات و به طور کورمال در تاریکی راه رفتن برای پیدا کردن هیچ. و این مردم وقتی به نور رسیدند آنگاه آنرا درک میکنند. و مردم نابینایی که هیچوقت نور را ندیدند و فقط به آن باور دارند چگونه باید آنرا توضیح داد.

در روزگار قدیم یک فیلسوف که مرد کوری بود، در خانه ای که کاملاً تاریک دنبال گربه سیاهش میگشت که در آنجا نبود و آن جستجو همچنان ادامه دارد...

بعد از زمان های بسیار زیاد و خسته کننده، کسی از قله های آگاهی باید میامد، برای اولین بار زندگی با آرامش باید بوجود بیاید. و باید تصمیم بگیری مثل دیگر مردم نابینا نباشید. مردم متعصب و ناشنوا هیچگاه شما را درک نمیکنند، چه کسی باید آنها را متقاعد کند، چه کسی شما را به صلیب کشد، چه کسی رنج بیشتر برایت درست کند، چه کسی اینقدر دردسر و بدبختی برایت درست کند؟

شما نمیتوانید تمام آن 999 عارف را که تصمیم به سکوت گرفته اند را مقصر بدانید، این خارج از توانایی آنهاست. این وظیفه آنها نیست، آنها بهیچ وجه مدیون هستی نیستند، برای چه باید آنها را به این آلوده کرد، در این دیوانه خانه در دنیا.

رامان ماهاراشی در غار کوهستانی خودش در تمام عمر زندگی کرد، او راجع به دنیا بی تفاوت بود، او کاملاً از این وضع خسته شده بود، طبیعاً هیچ کسی بر ضد او بلند نمیشود!

او هیچگاه چیزی بر خلاف خرافات نگفت، بر علیه هیچ دروغ و باور و اعتقادی سخنرانی نکرد. از هیچ مذهب و سیاستی انتقاد نکرد. او شورشی نبود. او تمایلی به رسیدن شما به وجود خودتان نداشت. هیچ تلاشی برای ایجاد جامعه ای بهتر نکرد.

او حتی ذره ای علاقه به این نداشت که تجربه خودش را با دیگران شریک شود. او مانند یک چاه آب بود! اگر شما تشنه اید شما نیاز به پیدا کردن راهی به آب دارید، شما باید سطل را پیدا کنید و بعد از آن طناب را پیدا کنید، و بعد میخواهید به آب داخل چاه برسید، اما نمیتوانید آب را بردارید! آب توجهی به شما و تشنگیتان نمیکند! کار او مانند این است که تشنه لب چشمه ببرد و تشنه تر برگرداند!

طبیعی است که کسی از رمان ماهاراشی انتقاد نکند، او در سکوت زندگی کرد، خیلی آرام. او برخلاف چیزهای ضد بشریت نبود، او امید بخش به هیچ انسانی نبود، هیچ تلاشی برای انسانیت نکرد. او به وضع خودش راضی بود و او با دنیا خداحافظی کرد.

مهربابا با دنیا مانند رمان ماهاراشی خداحافظی نکرد اما او فقط به رشد روحانی شما کار داشت، اما شما فقط روح نیستید و بدن نیز هستید و او به کل وجود شما کاری نداشت؛ نمیشود بدن، دین، تحصیلات، جامعه، سیاست و ... را ول کرد و فقط به روح توجه کرد، این یک جدا سازی است.

او فقط علاقه به رشد روحانی شما داشت، اما رشد روحانی به همه چیز مرتبط است. این به خیلی از چیزهای دیگر وصل است. مگر اینکه تمام ساختار شما عوض شود.

مگر اینکه تمام سیستم بدن و ذهن و باور و ... عوض شود. چیزهای بسیار زیادی وجود دارد که باید درست شود. فقط میتوانی یک صدای ضعیف از وجودت را بشنوی.

مهربابا خواهان رشد روح بود بدون توجه به هیچ چیز دیگر. طبیعا کسی بر علیه او بر نمی خیزد. در واقع تمام مسائل مهم و بر علیه بشر نمیگذارند همچین چیزی اتفاق بیافتد که تو رشد روحانی کنی، تو با وضع کنونی نمیتوانی هیچ الوهیتی را درک کنی، البته یک راه میان بر است! مگر اینکه مواد مخدر مصرف کنی!! که این ایده ای اشتباه است. تو نمیتوانی هیچ رشد روحانی کنی مگر اینکه همه چیز باهم درست شوند و یک انقلاب روانی عمیق صورت گیرد.

مهربابا بیشتر عمرش را در سکوت بود. او هیچگاه صحبت نکرد. تمام آنچه را که او میخواست بگوید توسط منشی اش نوشته میشد. در حال حاضر راهی وجود ندارد که بفهمیم آیا منشی او چیزهایی که نوشته از مهربابا بوده یا از ذهن خودش!

او برای دیدن من نیز آمد، من کاملا به چشمهایش نگاه کردم و ازش پرسیدم، آیا تمام این چیزها که نوشتی از ذهن خودت است؟ میتوانی این را ثابت کنی، میتوانی پیامی که به آن یقین دارید را به صورت تله پاتیک (فرا ذهنی) بهم بگویند؟

او کمی دست پاچه شد و گفت، من نمیتوانم هیچ چیزی را به طور یقین بگویم اما اینکه چطور آنها را احساس میکنم- آن پیامها توسط من داده شده.

اما احساس شما... آیا شما خسته اید از اینکه راهی برای اثبات اینها توسط مهربابا وجود ندارد؟ او صحبت نکرد، این حقیقت دارد، اما او از امضای خودش (دستخط) استفاده کرد. شما میتوانید کتابهایتان را نگه دارید، او سخنرانی نکرد، اما او میتوانست بشنود! شما باید از او پرسید، من باید کتابی بنویسم و احساس میکنم که این از طرف شما و به اسم شما است، لطفا فقط پایین آن را امضا کنید، سپس من میتوانم به کل دنیا بگویم مهربابا با من موافق است و این هم روشی است...!!

مهربابا از یک برد کوچک که کل الفبا روی آن بود برای گفتن پیام های کوتاه استفاده میکرد. شما باید متمایل به گرفتن برکت از او باشید و او دستش را روی برد الفبا میگذارد و انگشتش را روی این کلمات میگذارد: ب ر ک ت ی ا ف ت ی د (برکت یافتید) و آنگاه شما برکت یافته میشوید!!!

اگر او میتواند از طریق این برد (تابلوی الفبا) به شما برکت دهد، میتواند از طریق همین برد بگوید بله یا خیر، اما اما هیچوقت سوال نپرسیده. در واقع منشی او ممکن است از دست او نگران شود که اگر او نه بگوید!

حالا چه کسی مخالف این مرد است؟ مردی که صحبت نمیکند بر خلاف هیچ چیز نیست، تمام کار او کمک به روح شماست. و این فقط از طریق سکوت است. شما میتوانید کنار او با سکوت و آرامی بنشینید.

در حال حاضر تعداد بسیار کمی از مردم دنیا هستند که قادرند سکوت را درک کنند. یک مرشد اول باید به شما یاد دهد که چطور ساکت شوید، و چطور در مرکز وجود قرار بگیرید و سپس شما قادر خواهید بود در سکوت به او گوش دهید. گوش دادن این نیست که شما صدایی بشنوید این به صورت تله پاتیک (فرا ذهنی) است .

مهر بابا هیچگاه کسی را جهت گرفتن مطلب به صورت تله پاتیک آماده نکرد. و به نظر میاید این کاملا بی فایده بوده. او از زبانی استفاده کرد که اکثر مردم قادر به درک آن نیستند! او میبایست از همان زبان رایج مردم استفاده میکرد، اگر من بخواهم چیزی به تو بگویم از آن زبانی که میتوانی آن را بشنوی و متوجه شوی سخن میگویم. اگر تو بتوانی سکوت را درک کنی، من نیز با سکوت با تو صحبت میکنم. در غیر اینصورت؛ مگر اینکه بخواهم تو را گول بزنم...!

اما در اطراف مهر بابا هیچ اتفاقی نیافتاد.

او مرد بزرگ و مهمی بود اما او تصمیم به سکوت گرفت مانند رامان ماهاراشی.

اما او نمیتوانست در یک مکان بماند، او هنوز دنیا را ترک نگفته بود، او راجع به این فکر میکرد که چطور سالکی های بیشتری پیدا کند. او حرکت کرد به دور دنیا برای پیدا کردن مریدان بیشتر. ولی فکر میکنم چیز زیادی پیدا نکرد. او فقط مانند آتش کده ای بود که دورش او را ستایش میکردند برای اینکه به او علاقه داشتند.

و در شرق این ایده وجود دارد که اگر شخصی روشن ضمیر شود او شما را برکت میدهد، هر میل و درخواستی یک روز به حقیقت مپیوندد. جهان هستی هیچگاه نمیتواند به هوشیاری و روشن بینی نه بگوید. برای یک روشن ضمیر، تمام هستی همیشه بله است (راضی کننده) . یک همزمانی عمیق است.

مردمی که دور مهر بابا جمع میشدند جستجو گر (سالک) نبودند، آنها مردمی بودند که خواهان، مقام، پول، قدرت، اعتبار... و تمام چیزهای اشتباه بودند. و این موضوع سرگرم کننده ای بود برای رویا بافی و برای صحبت نکردن، او مخالف هیچ چیز ضد بشریت نشد. برای چه دولتها باید با او مقابله کنند؟ برای چی مذاهب بر علیه او بلند شوند؟! سوالی وجود ندارد - این طور مردم کاملا بی خطر هستند.

سومین در این لیست جرج گرجیف است. او منحصر ترین مرشدی است که دنیا به خود دیده است! اما این منحصر بودن وی فاصله ای بین او و بشریت بود. تمام روش های او صحیح بود، اما در راه سیر و سلوک این راه طولانی بود و او این را نیز بسیار طولانی تر میکرد!

در واقع او یکی از سختگیر ترین بود و فقط او به دنبال جستجوگر واقعی بود.

آیا حاضری به انتهای دنیا بررسی یا میخوای یک تاجر بمانی؟ شما راهی میخواهستی تا راجع به این مرد بفهمید، اما وقت او را تلف میکردن و شما نیز به دنیا بر میگشتید. او باید به دنبال آنهایی میگشت که در این راه حاضر بودند بمیرند، اگر اینچنین بود این تنها راه برای فهمیدن حقیقت است.

طبیعا دور او گروه بسیار کوچکی از مردم بودند

و او هیچ علاقه ای به انقلاب جمعی نداشت.

تنها علاقه او به متبلور شدن فرد بود، این کافی بود که به آنها چهره واقعیشان را نشان دهد، به آنها کمک کند تا وارد بعد بی زمانی شوند و ابدیت را حس کنند. اما این انتخاب ضعیف است. کسی این را انتخاب نمیکند. برای همین تعداد بسیار اندکی دور او بودند و حاضر بودند هر ریسکی را بکنند تا به وجود برسند.

گرچیف هیچ گاه علاقه ای به این نداشت تا مردم خفته را سریعتر از خواب بیدار کند.

رامان ماهاراشی به این علاقه نداشت.

گرچیف نه تنها به این علاقه نداشت، او محکوم میکرد که بقیه روح هم ندارند! او تنها کسی در تاریخ است که گفته مردم خواب روح ندارند! و تا زمانی که روشن ضمیر نشوند روحی نخواهند داشت. روح یک پاداش است، تو با روح زاده نشده ای، اما این قابلیت را داری که اگر سعی کنی آن را بدست بیاوری!

طبیعی است که هیچ کلیسا و حکومتی رنجور نمیشود از او، اگر مردی بخواهد دو گروه 12 نفری درست کند، این نگران کننده نیست. این اصلا خطرناک نخواهد بود. او چشم و هم چشمی نمیکرد جهت تشکیل گروه بزرگتر! و او برای خودش کار میکرد، طبیعا او نمی تواند با میلیونها نفر کار کند!

آنها جمع بسیار کوچکی بودند، تمام نام آنها را میتواند در یکی دو خط نوشت! آنها به دنیای بشریت تعلق نداشتند. فقط در حاشیه بودند. یک گروه کوچک... آنها برای هیچکس خطرناک نبودند.

و میرسیم به نفر چهارم، جی کریشنا مورتی، میتوانست خطرناک باشد، میتواست مصلوب شود. او هوش بسیار بالایی نسبت به دیگر مسیحیان داشت. و نبوغ او حتی بالاتر از سقراط بود. اما به خاطر یک وسواس فکری او ضد هر سازمانی شد. او با تمام تشکیلات مخالف بود.

طبیعا تو میتوانی فکر کنی اگر او با تمام تشکیلات مخالف بود و بر علیه تمام تجمعات بود. و بهمین دلیل او هیچ سازمان و یا گروهی برای خودش بوجود نیاورد.

یک نفر برای نود سال به طور مستمر دور دنیا گشت. چه کسی به این اهمیت میدهد؟

هفتصد میلیون کاتولیک پی کار خود هستند و کی خودش را به دردسر می اندازد که یک نفر بر علیه تمام تشکیلات آنها صحبت میکند و چه کسی به او گوش میدهد؟

در هندوستان او در دهلی نو، بمبئی و آدیپار مدراس صحبت کرد. اما این کل هندوستان نیست، نهصد میلیون نفر فقط در این سه شهر زندگی نمیکنند! و حتی اکثر مردم بمبئی هم به او گوش نمیدهند- بیشتر از سه هزار نفر به او گوش نکردند. و این سه هزار نفر چه کسانی بودند؟ همانهایی که چهل پنجاه سال است به او گوش میدهند. او به طور یکنواخت راجع به یک چیز صحبت میکرد و همان مردمان هم پیوسته به او گوش میدادند.

در واقع هیچ کسی او را درک نکرد و نفهمید او چه میگوید!

او تقریبا برای او یک تفریح شده بود و یک دوست دارم که قبل از مرگش او را دیده بود و او این را به وی گفته بود: چیزی که به من ضربه میزنه این است که این یک سرگرمی شده برای مردم و نه بیشتر از این. تعداد کمی از مردم از منطق من لذت میبرند و تاماش همین است.

و حالا او مرده است، نود سال تلاش او در هوا ناپدید شد.

دولتها و حکومت ها با من مخالف هستند برای اینکه من بر علیه آنها هستم!

تمام ادیان و مذاهب بر علیه من هستند زیرا من مخالف آنها هستم.

رهبران سیاسی از دست من آزاده هستند برای اینکه من گفته ام آنها آدمهای بیخود و ضعیفی هستند، برای اینکه من یک واقعیت روانشناسی را گفته که افراد بیمار و ضعیف به قدرت علاقه دارند. مردمی که از عقده حقارت رنج میبرند به دنبال قدرت، مقام، نخست وزیر و رئیس جمهور شدن هستند.

این افراد نیاز به یک بیمارستان روانپزشکی دارند و آنها در دنیا زیاد هستند.

من با تمام مذاهب مخالف هستند زیرا من برای دیانت هستم و مذاهب سدی هستند برای خلق شدن انسان با دیانت.

به مسیحیت نیاز نیست، و نه هندو، نه محمدی، نه یهودی،... آنها فقط مانع پیشرفت روحانی هستند.

چه نیازی به صداقت، خلوص، سکوت، عشق،... هست، زندگی یک خوشی است، زندگی یک جستجوی عمیق برای هوشیاری و آگاهی است. و این کیفیت توسط مسیحیت، یهودیت، جنیسم، بودایسم و.. اتفاق نمی افتد.

به مدیتیشن نیاز است، اما مراقبه یک امتیاز اختصاصی جهت فروش نیست.

بدیهی هست که تمام مذاهب بر علیه من باشند و از من دلخور باشند. برای اینکه من اولین کسی در کل تاریخ هستم که میگویم مذهب از پیشرفت بشر در زمینه روحانی ممانعت میکند و جلوی سد میسازد تا به وجود غایی خودش نرسد. آنها وسیله ای از طرف خدا نیستند بلکه آنها آنها دشمن خدا هستند. پاپ ها و خمینی ها و شانکارا چاریا ها و ... آنها نماینده خدا نیستند. آنها ممکن است نماینده شیطان باشند! برای اینکه آنها مردمانی هستند که بشریت را از هم جدا میکنند، و چه کسی برای قرن‌ها این ناسازگاریها، جنگها و خونریزیها، جنگ های صلیبی و جهاد ها و و یا جنگ های مقدس را بپا کرده و تمام این مضخرفات...

تمام این ستم ها و رنج ها به نام مذهب است.

من مخالف ملت ها هستم، برای اینکه دلیلی برای وجود این همه تفرقه نیست. چرا تمام زمین نمیتواند یک حکومت واحد بشریت داشته باشد؟ چرا نمیخواهید عاقل باشید؟ کمی علم را گسترش دهیم، کنترل آسان تر میشود.

در حال حاضر مثل این است که بگوئید فقط در دنیایی دیوانه زندگی میکنیم!

هر سه ماه یکبار جامعه اقتصادی اروپا مقدار بسیار زیادی غذا و طعام را در اقیانوس میریزد... کوهی از مواد غذایی! آخرین بار هزینه نابود کردن این همه مواد غذایی دو میلیون دلار شد، و این فقط هزینه غذاها نبوده! فقط هزینه حمل و نقل و نابود کردن آن بوده است! و در همان نزدیک اروپا کشور ایتوپی (حبشه) بیش از یک هزار نفر از بی غذایی در هر روز جان میدهند.

این چه نوع بشریتی است که ما در آن زندگی میکنیم؟

نیمی از بشریت از فقر میمیرند.

هر شش ماه یکبار، آمریکا بلیون ها دلار غذا را داخل اقیانوس میریزند ولی آنها نمیخواهند این مواد غذایی را به هندوستان یا ایتوپی یا هر کشوری که مردم آن از گرسنگی میمیرند بدهند.

هیچ کس نگران وجود انسان و انسانیت نیست، هر کسی نگران پول است.

این انسانهای متفکر مال پرست را نمیتوان عاقل فرض کرد، این مواد غذایی باید نابود شود در غیر اینصورت قیمت های آن در بازار کاهش پیدا میکند و آنها نمیخواهند قیمت ها پایین بیاید. آنها میخواهند قیمت را ثابت نگه دارند و این همه مواد غذایی باید نابود شود.

اگر کل جهان یک واحد بود خیلی از مشکلات حل میشد.

در زمانی در روسیه در قطار ها به جای زغال، گندم ها را میسوزاندند! برای اینکه در روسیه ذغال گرانتر بود و آنها میبایست گندم بیشتری تولید میکردند. در هندوستان مردم میمیرند برای اینکه گندم کمیاب است. اما ذغال سنگ به اندازه کافی موجود است. ولی تو نمیتوانی ذغال سنگ بخوری! اگر کل جهان یک کشور واحد میشد، آنگاه ذغال سنگ از هندوستان به روسیه میرفت و گندم به هندوستان.



نیازی نیست کوه ها را نابود کنیم، آنهم کوهی از کره!

چرا آنها آنها نابود میکنند؟ قبلا آنها آنها به لیبی میفروختند. در لیبی کره موجود بود نصف قیمت کره در اروپا. و کره از اروپا برایشان آمده بود ولی آنها آنها مفت میفروختند فقط برای اینکه از دست آنهمه کره رها شوند. و به جای آن پول میگرفتند ولی قیمت آن را در کشورشان کم نمیکردند و آن کره ها را باید به لیبی میدادند!

اما رئیس جمهور آمریکا رونالد ریگان دیوانگی را از سر گرفت و برعلیه لیبی شد برای هیچ دلیلی! در کشورهای فقیر بمب گذاری میکنند. بمبی سه خانه کادافی را نابود کرد و یکی از دخترانش هم کشته شد برای هیچ دلیلی، و به اروپا فشار میاورد که تمام خدماتی که به لیبی میدهد را باید متوقف کند کوهستانی از کره در اروپا جمع شده است. حالا شما به فضا نیاز دارید! یک فضای سرد... بنابراین کره های قدیمی را باید به اقیانوس بریزند تا دوباره کره جدید تولید کنند!

نیازی به این همه کشور و ملت نیست.

اینها در گذشته ها معلق مانده اند

اگر ملتها وجود نداشته باشد، نیازی به ارتش هم نخواهد بود، در حال حاضر بیش از هفتاد درصد بودجه هر کشوری صرف ارتش و سپاه می شود. هفتاد درصد برای ارتش بی ارزشی که به چپ چپ و به راست راست دارد! صیقل دادن تفنگها، کفشها، لباس ها و... تمام آن کاریست که انجام میدهند. و در تمام دنیا هفتاد درصد از بودجه و اقتصاد برای ارتش های نظامی میروند و فقط حدود سی درصد خرج بقیه چیزها میشود

اگر کشورها و این مرزهای خیالی ناپدید شوند تمام صد در صد این بودجه به کل دنیا تعلق میگیرد. برای اینکه آن موقع ارتش کاملا بی معنی و بی فایده است. درست در همین زمان هیچ مشکلی برای جنگ با هر جنگنده و و موشک و هواپیمایی وجود ندارد! با چه کسی در جنگ هستید؟ چه نیازی به تمیز کردن و برق اندان هر روز تفنگان است؟ برق انداختن پوتین ها و ... و در صبح زود و عصر چپ به راست؟! تمام این آدم های سبک مغز را میتوان در کاری گذاشت که خلاقیت آنها شکوفا شود.

من خواهان این هستم که هیچ ملیتی در دنیا نباشد.

تمام جهان یک واحد و یک ملت شوند.

من خواهان این هستم که دیگر هیچ دینی در دنیا نباشد.

این همه ادیان کافی است دیگر، بیشتر از کافی. باید ناپدید شود. میلیونها راهب و راهبه درست مثل انگل و مزاحم هستند... آنها هیچ کاری نمیکند.

ارتش ها باید به تابوت بشریت بروند! آنها باید ناپدید شوند. آنها دنیا را انکار کردند اما برای غذا و لباس و خانه و ... آنها کل دنیا باید برای آنها کار کند. این خیلی چیز عجیبی است؛ آنها میخواهند فضیلت و تقوا پیشه کنند برای انکار کردن دنیا و وارد بهشت شوند. اما تو به جهنم میروی برای تهیه خوراک، لباس، سر پناه این قدیسان. و آنها به سادگی شما را محکوم میکنند!

منطق عجیبیست!

مردم باید به جهنم بروند- بابت کاری که نکرده محکومند! هر کس را گناهکار مینامند، برای هر شخصی گناه را خلق میکنند. اتحاد و یکپارچگی و عزت نفس هرکس را نابود میکنند، اما این مردمی که اینهمه بلا را به سر مردم می آورند باید به بهشت بروند!

مذاهب باید از روی زمین محو شوند، تمام مردم را میتوان در کار خلاقانه ای به کار گرفت، هر کسی میتواند چیزی بیافریند. دیگر نیازی به صومعه نیست. نیازی به کلیسا، معبد، مسجد و ... نیست. تمام این خانه های خدا- و میلیون ها نفر از مردم هیچ سرپناهی ندارند. چرا باید در تمام عمر آواره و زندگیشان در خیابان باشد؟ تمام خانه های

خدا خالی هستند- خدایی در آنها ساکن نیست. تمام این خانه های خدا را میتوان سرپناهی برای این بی خانمانان درست کرد. تمام این تارک دنیا میتوانند یک کار خلاقانه و مفید انجام دهند. تمام ارتش ها میتوانند در یک کار مفید به کار گرفته شوند.

و وقتی هیچ ملتی نباشد، تمام این سیاست کثیف هم ناپدید خواهد شد...

میتوان مقدمات دیگری جهت اداره کل دنیا ساخت- یک حکومت بسیار شایسته، نه کاندیدا ها و نه رای به آنها. در دنیا هزاران دانشگاه وجود دارد. حکومت دنیا میتواند از همین دانشگاه ها اداره شود، در تمام دانشگاه ها؛ بهترین و عاقل ترین مردم آن در اداره دنیا شرکت کنند. تحصیلات کمک میکند تا مردم بهتر بفهمند. و کسی که تحصیل کرده واقعی باشد میتواند شیوه جدید و بهتری از تحصیلات و علم را در دنیا گسترش دهد.

بیشتر بخش های دولت و حکومت ها باید محو شود، نیاز بیشتری به آنها نیست. برای مثال، وزیر دفاع! دفاع در برابر چه کسی!؟

دانشگاه ها میتوانند شایسته ترین مردم را انتخاب کند مثل برندگان جایزه نوبل، اساتید برتر، بهترین هنرمندان، شاعران، نقاشان و... این میتواند حکومت متفاوتی باشد که تابلو وجود داشته و این ها توسط مردم خواب و ناهشیار رای نیآورده اند. آنها را مردمی انتخاب نکرده اند که خودشان اندر خم یک کوچه اند و نمیدانند چه میکنند!

و ما میتوانیم بهشت واقعی را در همین دنیا بسازیم. آدم و حوا نمی خواهند دوباره به آن باغ عدن برگردند! و یک روز تو صدای در را میشنوی که خدا میخواهد وارد شود! برای اینکه شما بهشت بسیار بهتر و زیباتری نسبت به نوع قدیمی و اولیه آن ساخته اید! اما باید در حفظ این بسیار کوشا باشیم، مثل یک موزه با ارزش.

طبیعی است که رامان ماهاراشی، مهربابا، گرجیف، کریشنا مورتی به طبقه متفاوتی تعلق دارند.

من به طبقه خودم تعلق دارم! دسته ای وجود ندارد که من به آن تعلق داشته باشم، من دسته و طبقه خود را میسازم.

معلوم است که آنها با من مخالف و بر علیه من باشند زیرا من قدرت آنها را متزلزل میکنم و قدرت را از آنها میگیرم. و تمام نقشه های شوم و توطئه آمیز آنها را بر علیه بشریت لو میدهم (بازگو میکنم). طبیعی است که همگی آنها باهم بر علیه من باشند.

و آنها کمی گیج شده اند، با یک مرد تنها چه کنند؟ این خامی و ناشی بودن آنها را نشان میدهد. تمام دولت و حکومت های جهان، تمام ادیان و مذاهب دنیا تصمیم گرفتند که بر علیه یک فرد باشند. مطمئنا این فرد باید چیز مهمی داشته باشد، در غیر اینصورت نیازی نیست آنها اینقدر به وحشت بیافتند.

من برای رشد روحانی مردم اینجا حاضر هستم، اما میدانم که رشد روحانی تمام کار نیست. نیازی به اینهمه شکافی و جداسازی نیست. این یک بعد نیست، یک پدیده چند بعدی است. به یک انقلاب اجتماعی احتیاج دارد. احتیاج به یک انقلاب اقتصادی، ساختارهای سیاسی... احتیاج به یک انقلاب عظیم ریشه ای است که هر چیزی که بر بشریت تسلط دارند را عوض کند؛ و بشریت معنی واقعی خود را پیدا کند

ما باید کاملاً از گذشته فاصله بگیریم و ریشه گذشته را قطع کنیم.

فقط با مردمان جدید، یک روحانی واقعی، مردمی از جنس تمام هستی (کیهان)، میتوانند متولد شوند.

من کاملاً خوشبخت هستم برای اینکه من اولین کسی هستم که بر ضد همه چیز هستم، این موقعیت هرگز در گذشته اتفاق نیافتاده است و بعداً هم اتفاق نخواهد افتاد.

و شما هم خوشبخت هستید زیرا شما با مردی همسفر هستید که مانند قدیسان مرده گذشته شما نیست، بسیار خوب!

میخواهم شما زمین را خیلی پر شور تر از این کنید.



بسیاری از این قدیسین خوب شما فقط مرض قند را آورده اند!

ما نیاز به تقدسی متفاوت داریم.

من این تقدس متفاوت را زوربای بودایی مینامم.

موعظه در سنگها

فصل یک - من به دسته خودم تعلق دارم! (5 نوامبر 1986 بعد ظهر)

### **مصاحبه ای در دوران سکوت اشو**

این متن هنگام سکوت اشو در تاریخ 26 آگوست 1983 در مجله اشو تایمز انتشار یافته است.

این متن خلاصه مهم مصاحبه اشو در باره فعالیت او است - اشو در سفر به آمریکا جهت گرفتن اقامت بعد از حدود شش ماه

سوال: در 11 آپریل 1981 در پونا اعلام شده از 1 می 1981 شما از طریق سکوت صحبت میکنید و این مرحله جدیدی از شروع کار شما است. آیا این صحیح است؟

اشو: این درست است. یک ماه قبل در پونا، هنگامی که من آنجا بودم. به سادگی نشسته بودم و مردم رو به روی من نیز نشسته بودند. هفت هزار سانیاس (سالک) با من در آنجا زندگی میکردند. این فقط یک ساعت در هر روز صبح بود. همچنین در اینجا یک یا دو بار در روز، ما باهم می نشینیم. آهسته آهسته او خواهد آمد، همه چیز، همه روز... این دعا در سکوت تا حدی است که به صمیمیت و همدلی تبدیل شود.

سوال: آیا این تصمیم شما بوده که وارد این مرحله سکوت شوید؟

اشو: تصمیم من بوده.

سوال: بسیار خوب، چقدر این مرحله طول میکشد؟

اشو: ادامه خواهد داشت.

سوال: تا کی؟

اشو: تا زمانی که من دوباره احساس صحبت کنم. من خیلی صحبت کرده ام و احساس میکردم با دیوارها صحبت میکنم و این بیهوده بوده.

سوال: پس شما نمیتوانید زمان ثابتی را در آینده به من بدهید که به صحبت کردن ادامه خواهید داد؟

اشو: من نمیتوانم هیچ چیز راجع به فردا بگویم.

سوال: اگر مرحله سکوت از کار شماست، اگر چنین است، در هر حال این ربطی به وضعیت جسمی شما دارد؟

اشو: نه، ابد، من سالها صحبت کرده ام و یک روز آن را متوقف کردم و از طریق سکوت ارتباط برقرار میکنم.

سوال: آخرین سخنرانی شما چه زمانی بود؟

اشو: همان تاریخی که شما در بالا به آن اشاره کردید!

سوال: بسیار خوب، تمام چیزی که من فهمیدم این است که شما گفته اید در یک می صحبت کردنتان را متوقف میکنید.

اشو: در آخر باید اینطور میشد.

سوال: چه کسی در مرحله سکوت با شما ارتباط دارد، گذشته از انجمن فعلی؟  
اشو: این قدری مشکل است... کمتر از ذهن و هوش و بیشتر از قلب.

سوال: من علاقه دارم بدانم چه کسی مسئول این ارتباط است؟  
اشو: من هیچ مسئولی در این کار ندارم، به راحتی و با سکوت مینشینم و در حالت مراقبه قرار میگیرم

سوال: بسیار خب، اما شما با هیچ کس در حالت سکوت صحبت نمیکنید؟  
اشو: نه، اما حالت مراقبه من واگیر دارد است!

سوال: آیا شما با شیلا حرف نمیزنید؟  
جواب: خیر! من با شیلا هر روز حرف میزنم. این موضوعی متفاوت است!

سوال: خب؛ علاقه مند شدم که بدانم که بمن بگویند به صورت واضح که در هنگام سکوت با چه کسی ارتباط برقرار میکنید؟

اشو: فقط با شیلا، برای اینکه او کارها را برای من می آورد و چرا او نمیتواند خودش برای انجام کارها تصمیم بگیرد؟ زیرا او باید از من بپرسد.

سوال: پس تنها رابط شما او هست؟  
اشو: بله

سوال: به طوری که من میبینم وقتی کسی وارد مذهب شما میشود شما او را سانیاس مینامید؟  
اشو: بله

سوال: برای شروع، آیا این صحیح است که فقط شما میتوانید این فرمان سانیاس شدن را بدهید؟  
اشو: فقط.

سوال: آیا الان تغییر نیافته؟

اشو: در حال حاضر به مسئولیت خودم است، برای اینکه مردم بیشتری رشد کنند در این حالت هشیاری.

سوال: چه زمان شما موافقت میکنید که کسی بغیر از شما سانیاس ها را رهبری کند؟

اشو: در یونا

سوال: چه تعداد را میشناسید که میتوانند سانیاس ها را اداره کنند آیا از آنها آگاهی دارید؟

اشو: حدود سی تا

سوال: نزدیک سی نفر؟

اشو: بله

آیا میتوانید معنی سانیاس را برایم شرح دهید؟

اشو: بله

سوال: منظورم به طور خلاصه است، اگر میتوانید بگویید؟

اشو: بله، سانیاس برای من زندگی لحظه به لحظه است، مفید، خالص، صادق، بدون هیچگونه ایده ای. تمام مذاهب گذشته مردم را تحریک میکنند که بیشتر پاداش کسب کنند! حتی در این زندگی یا زندگی دیگر یا زندگی بعد از مرگ. برای من این نشانه ای از بهره برداری از حرص است، طمع کاری را گسترش میدهد. این مذهبی نیست، یک کسب و کار خالص است!

در اینجا به طور بسیار ساده شما به هیچ پاداشی نیاز ندارید. اگر شما عاشق کارتتان باشید، سپس برای عشق کار میکنید، عشق دلیل شماسست. برای من کار عبادت است و در اینجا نیاز به هیچ راز و نیازی نیست، اینجا به هیچ عبادتی نیاز ندارد. در اینجا به هیچ کلیسا و معبدی نیاز نیست، اینجا نیازی به باور کردن خدا هم نیست!

من هیچگونه باوری را آموزش نمیدهم. من به سادگی آموزش میدهم شما زنده هستند برای اینکه زندگی پابرجاست. شما نیاز به هیچ باور و اعتقادی ندارید. و شما نیازی به تفکر به هیچ پاداشی هم ندارید، پاداش و ثواب یک حقه زیرکانه است، طمع کارانه و سپس شما به بیراهه میروید تا پاداش کسب کنید.

سانیاس جمع تمام ادیان است- مذهب در درک آن است نه نگرانی درباره خدا، چه او باشد چه نباشد، این نیازی به این ندارد که شما راجع به زندگی پس از مرگ نگران باشید.

تمام هستی مایل است شما بدانید که این هشیاری که شما پیشاپیش آن را دارید و آن را باید به همه چیز ابراز کنید. میل به کسب ثواب و پاداش را رها کنید. اگر آنها نباشند مشکلی نیست برای خودتان کار کنید، این پاداش شماسست

سوال: من بعضی از کتابهای شما را که خوانده ام، شما راجع به روشن بینی صحبت کرده اید، علاقه مند هستم بدانم روشن ضمیری چه معنی میدهد؟

اشو: روشن بینی یعنی شروع هوشیاری و آگاهی کامل (نور مطلق)، معمولا ما هوشیاری و آگاهی نداریم، ما کارهایی میکنیم بر خلاف طبیعت و ذات خود...

مانند ذهنیت فروید، ذهن نا هشیار و طبقه گفته یانگ ناهشیاری جمعی، من میگویم نا خود آگاه (ذهن نیمه هشیار) وجود دارد و هشیاری جمعی. برای رسیدن به یک هشیاری جمعی آنها باید به ریشه برگردند و دوباره بذر شوند تا من آنها را تبدیل به گله کنم.

اما همه چی از هم گسیسته است، هیچ چیز سر جای خودش نیست در شما، باید از شما مراقبت شود

برای مثال، من میتوانم جسمم را تماشا کنم- مطمئنا من بدن نیستم. من میتوانم دستانم را مشاهده کنم: ممکن است آسیب ببیند اما من آسیب نمیبینم- من یک مشاهده گر هستم. میتوانم افکارم را نیز بینم ولی من افکار نیستم. من مشاهده گر هستم و میتوانم هر چیزی را مشاهده کنم. لحظه ای که شما در آنسوی ماورا قرار بگیرید جای دیگری برای رفتن نیست و روشن بینی میاید.

روشن بینی به سادگی یعنی شما هشیار و آگاه شوید، پر از نور آگاهی و این تمام زندگی شما را به یک جریان الهی تبدیل میکند، شما وجود پیدا میکنید، میتوانیم بخشی از هر چیز باشید.

سوال: چیزهای بسیاری توسط شما نوشته شده و در باره شما. من وقت این را نداشتم که درباره همه چیز تحقیق کنم و همه چیز را بخوانم، من سراغ بعضی از خواننده ها میروم که فقط شما تأیید میکنید در هر صورت آنها را شما گفته اید یا خیر، آیا اینکار را برایم انجام میدهید؟ آیا متوجه منظورم میشوید؟

اشو: بله

سوال: خب، حالا من فکر میکنم این سخن شما در جولای 1979 از طرف شما در کتاب "کتاب کتابها" بوده: این اشرام فقط یک سکوی پرتاب کوچک است. من آزمایش میکنم. اشرام جدید یک بخش بزرگتر خواهد بود. 10000 سانایاسین باهم دیگر زندگی میکنند در یک بدن، یک وجود. هیچ کس چیزی در تصرفش نیست. هر کسی میتواند با هرکسی یا هرچیزی لذت ببرد. هرکسی میتواند با آسودگی زندگی کند، بسیار باشکوه. چنانچه ما بتوانیم آن را اداره کنیم، اما هیچ کس چیزی در تصرفش نیست. آیا شما این را گفتید؟

اشو: بله من گفتم

سوال: آیا آن را به خاطر میاورید؟

اشو: ما هم اینک این جمع را به کل دنیا گسترش میدهیم، ما یک جمع صمیمانه هستیم، دو اشرام در ایتالیا و یکی در سیسیل، در انگلیس، دو تا در هلند، دو بخش در آلمان، فرانسه، ژاپن، هندوستان، نپال، ترکیه، و ... در اکثر کشورهای دنیا

سوال: آیا شما به یک یک آنها رسیدگی میکنید؟

اشو: آنها بخش های جدایی هستند

سوال: آیا راجنیش پورام یک اشرام هست که شما آن را در این زمان درست کردید؟  
اشو: این اشرام برای آمریکا هست.

سوال: بسیار خب، آیا شما خود را یک معلم مذهبی مینامید؟  
اشو: میخوام آن را برایتان شرح دهم.

سوال: شما میتوانیم به راحتی آن را برایم توضیح دهید.

اشو: در هندوستان ما پنج گونه معلم داریم. اولی دسته آریهاتنا است، او یک معلم و استاد است، استاد یعنی هرچه را که او میگوید آن را دیده و به آن ادراک رسیده است. برای مثال عیسی یک آریهاتنا بود، برای اینکه هرچه را که میگفت تجربه خودش بوده است.

دومین دسته را سیدها مینامند، سیدها فقط استاد هستند، آنها نیز به آن ادراک و تجربه غایی رسیده اند، اما قادر به ارتباط با بقیه نیستند. آنها نمیتوانند آنچه برایشان رخ داده را بگویند، راه آنها سکوت است و در دنیا مقدسین بسیاری وجود دارند که به این ادراک رسیده اند ولی قادر به صحبت در باره آن نیستند و نمیتوانند مطلب را برسانند. همچنین آنها را بودا نیز مینامند، یک معلم.

سومین دسته را آچاریا مینامند. کسی که فقط معلم است و نه استاد، او میتواند بسیار خوب آموزش دهد ولی این تجربه خودش نیست، پاپ یک آچاریا است. اگر مسیح آریهاتنا است، پس پاپ یک آچاریا هست. او صحبت میکند از تجربه دیگران و از کتاب مقدس میگوید نه از ادراک خودش.

چهارمین دسته را اوبادهای مینامند، یک شخصی که به آنچه میگوید اعتقاد ندارد، ممکن است آنچه او میگوید درست یا غلط باشد. پرفسور اسپنسکی کتابی در جستجوی معجزه آسا راجع به گرجیف نوشته است. در تیترا آن این را نوشته است: تکه هایی از آموزش های نامعلوم، و او خیلی بر این نوشته اعتقاد داشت. فقط تکه هایی، برای اینکه او فقط میتواند تکه ای از آن را بفهمد؛ بقیه در فراسوی درک او است. همچنین دسته چهارم را معلم مینامند.

و سادهو دسته پنجم هست، یک سادهو کسی هست که هیچ تجربه و ادراک شخصی ندارد ولی سعی میکند به آن دست یابد. او ممکن است یک قدم از تو بالا تر باشد، ولی میتواند آن را بخوبی تدرسی کند. او نمیتواند ادعای آن تجربه را بکند، او نمیتواند با اطمینان بگوید این چنین میشود.

زبان انگلیسی برای توضیح این مطالب بسیار فقیر و ضعیف است. این فقط در دو جمله میگنجد. انگلیسی از بسیاری جهات ضعیف است، مخصوصا تا آنجا که به مذهب مربوط است. محدود است. زبان شرقی در بخشی علمی ضعیف است، شما فقط یک کلمه را دارید "معلم" برای هرچیزی! شما میتوانید مرا یک معلم بنامید اما برای ما این معنی بسیار پایین و بی ارزش است.

سوال: شما در کدام یک از این پنج دسته جای دارید؟

اشو: من یک آریهاتنا هستم، میتوانید مرا یک فرا معلم بنامید، زیرا من از درک و تجربه خودم صحبت میکنم. من به هیچکس تکیه نمیکنه، نه بودا، نه مسیح، یا کریشنا یا ...، هرچه را که میدانم میگویم و اگر چیزی ندانم چیزی نمیگویم.

سوال: آیا شیلا نیز یک روشن بین است؟

اشو: نه، هنوز نه

سوال: اگر او قدرتی ندارد چگونه سانپاس ها را اداره میکند؟

اشو: او قدرت اداره کردن آنها را دارد، او در دسته آچارها جای دارد، در این پنج دسته، همه آنها میتوانند سانپاسین را اداره کنند. اما او سانپاسین را با رضایت من اداره میکند، او نمیتواند به دلخواه خودش آنها را اداره کند

سوال: پس شیلا هنوز به مرحله روشن بینی نرسیده؟

اشو: او هر لحظه ممکن است برسد، ولی هنوز نرسیده است!

سوال: بحث های زیادی از اشرام شما در یونا بوده، تفاوت بین هر روز در اشرام و فعالیت های روحانی آنجا را توضیح دهید؟

اشو: راجع به یک چیز میتوانم بگویم که من به آنها آزادی مطلق داده بودم. تا آنجا که این به درونی ترین هسته آن ها جهت تغییر شکل نیاز بود. سانپاس یک رها کننده کامل است. یا شما سانپاسین هستید یا نیستید. شما نمیتوانید به این وضعیت مشکوک باشید و یا تردید کنید.

و این یک دموکراتیک نیست، یادت باشد، هیچ فرایند تبدیلی نمیتواند دموکراسی باشد برای اینکه مثل این است که از مردم خواب سوال کنید آیا دوست دارید بیدار باشید؟! چه اتفاقی می افتد؟ او خواب است، نمیتواند به سوال شما پاسخ دهد. اگر به زور بیدارش کنی، ممکن است مقاومت کند، ممکن است دعوا کند! شما مزاحم رویای زیبای او شدید!

من راجع به جامعه صحبت نمیکنم. برای یک جامعه سیاسی دموکراسی راه بسیار خوبی است، اما این راه برای رسیدن به خدا (وجود خود) کاربرد ندارد، هیچ کاربردی نمیتواند داشته باشد

سوال: آیا شما نسبت به دریافت کمک های خیریه اقدامی کرده اید؟

اشو: خیر

سوال: آیا چیزی خریده اید که جزو اموال شما باشد؟

اشو: نه، من میدانم هیچ چیز ندارم

سوال: شما هیچ چیزی جهت گسترش راجنیش پورام ندارید؟



اشو: خیر

سوال: آیا شما خبر دارید که تعدادی از سانیاس های شما در اورگان به تازگی ازدواج کرده اند؟

اشو: بله شنیدم

سوال: آیا شما با این ازدواج ها موافق هستید؟

اشو: هیچی- من کاره ای نیستم که بخواهم موافقت کنم یا نکنم! این مربوط به خودشان است، اگر آنها بخواهند ازدواج کنند در اینجا؛ این چه عیبی دارد!

سوال: طبق ایده شما، آیا آنها با این ایده ازدواج کرده اند که یک ارتباط مادام العمر داشته باشند؟

اشو: خیر، هیچ چیز نمیتواند مادام العمر باشد در این زندگی. فقط متظاهرين و ریا کاران میتوانند مادام العمر باهم زندگی کنند!

سوال: بسیار خب، دارم متوجه میشوم که چیزهایی زندگی هر فردی را عوض میکند؟

اشو: هر کسی عوض میشود، هرچیزی عوض میشود. امروز ممکن است... ممکن است ما امروز بخواهیم تا آخر عمر باهم بمانیم، اما فردا ممکن است اینطور نباشد!

سوال: اما باید یک تعهدی جهت ازدواج وجود داشته باشد؟

اشو: خیر، هر تعهدی برای آینده یک اسارت است، و این مخرب و دروغین است. شما میتوانید تمام نیرویتان را در این لحظه بکار بگیرید، من راجع به این لحظه میتوانم صحبت کنم، راجع به فردا نمیتوانم هیچ تضمینی بدهم. چه کسی میداند تا فردا زنده است؟

برای من ازدواج فقط یک شراکت است. اگر باهم خوب باشید، اگر کل عمر خوب باشید، این خوب است. اگر نتوانید باهم کنار بیایید و همدیگر را تحمل کنید بهتر است بگویید خداحافظ، فکر نمیکنم هیچ کس بترسد. این یک شراکت است، مانند همه شریک های دنیا. نیاز به تحمل رنج بیشتری نیست.

و با هر ازدواجی، طلاق هم در پشت آن است. اگر یک روز خسته شدی از زندگی مشترک، میتوانی بخندی و بگویی عزیز و محبوب من! دیگر برایم معنا نداری! البته جامعه این را محکوم میکند! هر ازدواجی طلاق را به همراه دارد، اگر شما طلاق را بد بدانید و نخواهید، پس ازدواج هم باید برود پی کارش! سپس میتوانید فقط باهم شریکی زندگی کنید، دو فرد که میخواهند باهم باشند، این بسیار خوب است.

سوال: مقاله هایی در مجلات نوشته شده که بعد از مرگ شما اشرام پونا بی مصرف (نابود) خواهد شد. این از بعضی از مجلات به دست من رسیده...؟

اشو: اشرام وجود خواهد داشت.

سوال: بسیار خوب، به هر حال شما در آنجا نیستید؟

اشو: آنجا باید باشد چه من باشم یا نباشم، الان بیش از چند ماه است که آنجا نیستم!

سوال: آیا میدانید چه تعداد گورو (استاد) در هندوستان وجود دارد؟ فقط حدودش را بگویید کافیت؟

اشو: این بسیار سخت است. در هندوستان هزاران نفر وجود دارد.

سوال: نظر شما راجع به ثروت چیست؟

اشو: تمام مذاهب محکوم هستند برای ستایش فقر، و همچنین تمام ادیان را محکوم میکنم برای اینکه آنها ستایشگر بدبختی و تهیدستی هستند، آنها بر تنگ دستی سماجت میکنند، آنرا الهی میدانند! من ثروت را محکوم نمیکنم، ثروت به مردم کمک میکند که به هر راهی که میخواهند بروند، میتواند زندگی تجمل گرایانه ای داشته باشند، همچنین من به روحانیت اهمیت میدهم. من فقط یک طرفدار روحانیت و الهیات نیستم، و همچنین فقط طرفدار لذت های دنیوی نیز نیستم!

سوال: با توجه به مقالاتی که خوانده ام، داستانی بود که یک مرشد در 700 سال پیش در طی یک روزه بیست و یک روزه، در روز هجدهم به قتل رسید و روزه آن در 700 سال بعد ادامه یافت، سه روزه اول زندگی هنگام تولد و در زندگی جدید هیچ چیز نخورد تا آن بیست و یک روز تکمیل شود، این داستان راجع به شماست؟

اشو: بله، درسته.

سوال: آیا میدانید این چطور شروع شد؟

اشو: قبلا گفته ام

سوال: آیا تا بحال رفتار و اختلال روانی داشته اید؟

اشو: خیر، من در بین مردم روانی بوده ام و برای درمان آنها

سوال: آیا دارو و چیز خاصی مصرف میکنید (معتاد هستید)؟

اشو: من حتی چای یا قهوه نیز نمیخورم...! (به آنها معتاد نیستم!)

سوالات از مکس برچر، در سفر به آمریکا صفحه 177

این مصاحبه در مجله راجنیش تایمز (اشو تایمز) به چاپ رسیده است و بعد از آن شیلا به موضوع مهمتری اشاره میکند: از طرف اورگانیان (شهری که اشو در آن ساکن بود)

## قسمت دوم

اد بردلي از تيم 60 دقيقه از رانچو راجنيس براي ساخت يك فيلم کوتاه براي نمايش در آخرين برنامه ي روز يکشنبه ، بازديد کرد . براي او ممکن نبود تا مستقيماً با اشو ديدار کند ، به اشو نامه اي حاوي چهار پرسش فرستاد . اشو پاسخ پرسشها را از طريق ما آناند شيلا فرستاد و آن را به بردلي تحويل دادند .

پرسش : تو خدا هستي ؟

اشو : خدا وجود ندارد ، از اين رو پرسش بي معني است . باگوان به معني خدا نيست ، آن به سادگي يعني : فرد سعادت مند . همين باور خداوند غير دموکراتيك است . يا همه چيز خداست يا هيچ چيز خدا نيست .

پرسش : در نامه اي به ويليام جيمز ، اليور وندل هلمز نوشت : اعتقاد بزرگ زماني است که فرد برمي گزيند که خدا نيست . لطفاً جواب دهيد .

اشو : اعتقاد ربطي به مذهب ندارد . اعتقاد ريشه در چيزي دارد که از آن شناخت نداري . آن ناداني تو را مي پوشاند . مذهب باور يا اعتقاد نيست اما شناختن است . کل تاريخ انسانيت نود و نه و نه دهم درصد حماقت بوده است .. به خاطر اعتقاد . اما تمام آن به اصطلاح مذاهب آن را موعظه مي کنند ، زيرا آن آسان ترين راه براي استثمار کردن است .

نه ويليام جيمز چيزي در مورد مذهب مي داند ، نه وندل هلمز .

پرسش : روشن بيني چيست ؟ شما يکبار گفتيد که آن شبيه شکلات است . درست است ؟ آن براي دنيا چه ثمری دارد ؟

اشو : روشن بيني رسيدن به اين شناخت است که چيزي براي دانستن وجود ندارد . به زبان ديگر ، هستي يك راز است و هيچ راهي براي توضيح دادن آن وجود ندارد . دانستن آن و زيستن آن عقلاني نيست ؛ آن يك مزه است .. به همين خاطر من آن را مثل شکلات ناميده ام . يا آن را چشيده اي يا نچشيده اي . حالي بين اين دو وجود ندارد .

پرسش : همه ي پيرواني که شبيه شما هستند ، قادر به نفوذ در توده ي مردم بودند ؟ يا هستند ؟ کسي از آنها روشن بين شده است ؟ ... پاپ ژان پل ، رابي بعل شمتوف ( استادي خوش نام که آموزش مي داد انسان بيشر از طريق لذت و شادي به خدا مي رسد تا غم و اندوه ) ، مارتين لوتر کينگ ، هيتلر .

اشو : مذهب کاملاً شخصي است . يك تجربه ي خصوصي همچون عشق است . در واقع ، راهي وجود ندارد تا بتوان فهميد که هيتلر تجربه اي از عشق داشته يا نه . اکثراً از طريق کلمات و اعمال آنها مي توانيم استنباط کنيم :

پاپ ژان پل یقیناً روشن بین نشده است .  
 و رابی بعل شمتوف یقیناً روشن بین شده است .  
 مارتین لوترکینگ مرد خوبی است ، اما روشن بین نشده است .  
 و یقیناً آدولف هیتلر روشن بین نشده و نمی تواند بشود .  
 يك روشن بین واقعي ميلي به نفوذ در توده ي مردم ندارد . اگر آنها تحت تأثير قرار مي گيرند ، اين موضوع ديگري است .

" برای عشق و پول " جولای 1985

من هیچ مذهب و هیچ پیروی از خودم نمیسازم برای این که نمیخواهم پیرو کتابهایم شوم، نمیخواهم مردم مرا آنطور که میخواهند استنمار کنند (انطور که سر دیگر مذاهب آمده) من قصد ندارم کسی مرا بستاند، یک روز من میمیرم، و شکی نیست از این که جانشینم هم بیاید!\*

(\* شخصی به نام سوآمی راجنیش جدیداً ادعا میکند که جانشین اشو است و مرکز مدیتیشن هم نزدیک مرکز اشو راه اندازی کرده است و حتی کتاب هم بیرون داده است! و پیروان اندکی هم برای خودش جمع کرده است! اما او شیادی بیش نیست!\*)

### روز تولد روز مرگ است!

یک انسان فقیر هیچوقت نا امید نیست، اما انسان ثروتمند همیشه هست. و اگر تو شخص ثروتمندی را پیدا کنی که هنوز امیدوار است، مطمئن باش او ثروتمند واقعی نیست!

نا امید نشانه ای از وجود ثروتمندی (بی نیازی) است، مردم فقیر میتوانند امیدوار باشند؛ میلیونها چیز هستند که آنها هنوز ندارند و آنها میتوانند رویا بافی کنند، میتوانند امیدوار باشند روزی به آنها که آرزو دارند برسند.

سپس روزی آرزوهایشان به واقعیت می پیوندد و خوشحال میشوند. این مردم میتوانند به طور پیگیر شصت سال خوشحال باشند! اما در شصت سالگی مرگ نزدیک میشود، و آنها باید این شب و تاریکی را احساس کنند

و زمانی که نوزادی به دنیا میاید، مرگ هم در همان لحظه با او میاید و ما برای متوقف کردن این احساس، آن را جشن میگیریم!

هرگاه روز تولد میاید، در همچین روزی غیر ممکن است که مرگ را فراموش کنیم! برای کمک به فراموش کردن آن؛ دوستان و فامیل دور هم جمع میشوند و آن را جشن میگیرند و بهت میگویند این روز تولد است، مبارک باشد!

هر روز تولد روز مرگ هم هست، برای اینکه یک سال دیگر هم میرود و مرگ نزدیک تر میشود.

به راستی روز تولد، روز تولد نیست! نمیتواند باشد، مرگ نزدیک تر میشود و زمان از لای انگشتان شما سرازیر میشود...

هر کجای زمین که ایستاده باشید آن خاک از حل شدن بدن انسانی بوجود آمده است و به زودی شما نیز به ابدیت میپیوندد.

روز تولد روز مرگ نیز هست، برای پنهان کردن آن؛ برای خنثی کردن آن، جامعه نیرنگ میزند! مردم با گل و شیرینی و کادو به سراغ شما میایند تا به شما کمک کنند آن را فراموش کنید، اما مرگ نزدیک تر میاید و آنها آن را روز تولد مینامند!!

از کتاب : فقط مثل این فصل هفتم

یک مرد که ابدیت را دوست دارد

**Loved Books I Have کتابهایی که دوست دارم**

**معرفی یازدهمین و آخرین کتاب در این سری: قرآن حضرت محمد**

I

قرآن کتابی نیست که برای خواندن باشد، بلکه کتابی هست که باید آنرا سرود اگر تو آن را بخوانی اشتباه میکنی! اما اگر تو آن را بسرودی شاید خدا را پیدا کنی!

قرآن توسط یک پژوهشگر یا فیلسوف و دانشمند نوشته نشده است. محمد کاملاً بی سواد بود، او حتی نمیتوانست اسم خودش را بنویسد ولی او توسط خدا تسخیر شد بود؛ برای اینکه او کاملاً پاک و معصوم بود، او انتخاب شده بود که این آواز را شروع کند و این آواز قرآن بود.

من زبان عربی را بلد نیستم و نمی فهمم ولی میتوانم قرآن را درک کنم برای اینکه میتوانم آهنگ و زیبایی آن نوای عربی را درک کنم.

چه کسی به معنا اهمیت میدهد؟! وقتی تو زیبایی یک گل را مبینی آیا میپرسی این چه معنی دارد؟! خود گل کافی است، وقتی شعله آتش را مبینی آیا میپرسی این چه معنی دارد؟! آتش کافی است، فشنگی معنی آن است. این خیلی بی معنی است اگر بخواهیم همچین چیزی رو معنی کنیم؛ همین ریتم که دارای وزن و زیبایی است کافی است. پس این قرآن است.

و من هم سپاسگزارم که از طرف خدا انتخاب شدم و یادت باشد خدایی به آن معنا که تو در ذهنت ساختی و فکر میکنی وجود ندارد! این یک درک و تجربه عمیق است، هیچکسی نیست که بمن اجازه داده باشد یا مرا انتخاب کرده باشد!

متشکرم از خدا که اجازه داد بمن تا این قسمت را با قرآن تمام کنم - باید زیبا باشد! باید بی معنی باشد! بسیار پر اهمیت است ولی هنوز یکی از غیر منطقی ترین ها در تاریخ بشر است!

(اشو - از کتاب : کتاب هایی که دوست داشتم)



منبع: [www.oshods.com](http://www.oshods.com)

ترجمه از: Dream Star

# OSHO